

ایهام نام و واژه‌های

■ سید محمد راستگو

ایهام تساوی و دو گونه خوانی، هر دو معنی واژگانی و نام واژه‌ای را برتابند؛ و یا به شیوهٔ ایهام تناسب و اشاری، پذیرای یکی از آن دو معنی و یادآور معنی دیگر باشند، مثلاً در این بیت حافظ:

ساقی چویار مه رخ و از اهل راز بود

حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم

«حافظ» هم واژه است و به معنی اصطلاحی حافظ قرآن و حدیث (آنکه همه قرآن یا شمار فراوانی حدیث (صدهزار) در حافظه داشته باشد) و هم نام واژه، یعنی نام شعری (تخلص) خواججه شمس‌الدین محمد شیرازی؛ اما همین واژه در این بیت حافظ:

حدیث عشق ز حافظ نشونه از واعظ

اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد

پذیرای معنی اصطلاحی حافظ قرآن و حدیث نیست، تنها به قرینهٔ هم نشینی یا واعظ، با ایهام تناسب و اشاری یادآور آن است.

اینک نمونه‌هایی از ایهام نام واژه‌ای:

با نام اشخاص

این مقله:

خطی که مردم چشم نبشته است چو آب

محقق است که او این مقله ناتی است (خواجو)

حدیث خون دلم هر دم این مقله چشم

روان به گردلب چویبار بنویسد (خواجو)

ایهام یکی از ظریف‌ترین آرایه‌های ادبی و بدیعی است و از این روی به شیوه‌های گوناگون در سروده‌های شاعران هنرور به کار رفته است، یکی از آن شیوه‌ها، شیوه‌ای است که اینک آن را «ایهام نام واژه‌ای» می‌نامیم. ایهام نام واژه‌ای یکی از گونه‌های ایهام تناسب یا تساوی یا اشاری یا دو گونه خوانی یا... است که با «نام واژه»ها ساخته می‌شود.^(*)

می‌دانیم که بیشترین نام واژه‌ها در اصل اسمهایی یا صفت‌هایی یا... هستند با معانی شناخته و کاربردهایی ویژه که افزون بر این از سوی اهل زبان برای نامیدن و نشانه گذاری اشخاص یا اشیاء یا... نیز به کار می‌روند و بر پایهٔ همین جا به جایی آنها از حالت اصلی و پیشین (حالت واژگانی) به حالت جدید و پسین (حالت نام واژه‌ای) است که «علم منقول» نیز نامیده می‌شوند. از این روی نام واژه‌ها، واژگانی دورویه و دوسویه‌اند: از یک روی وسوی، واژه‌اند، اسم یا صفت یا... و چون دیگر واژه‌ها بیانگر معنایی و رسانهٔ پیامی و دارای کاربردی؛ و از دیگر سوی و روی، نام واژه‌اند و شناسه و نشانهٔ شخصی یا چیزی. و همین دوسویگی و دورویگی زمینه‌ای شده تا ایهام پردازان، آنها را به گونه‌ای ایهامی به کارگیرند و در کاربردی یگانه از هر دوروی و سوی آنها بهره گیرند؛ یعنی آنها را به گونه‌ای در سخن خویش بیاورند که یا به شیوه

در آب نکند دفتر چشم (خواجو)
 «مقله» به معنی چشم یا کره چشم است و
 «این مقله» کنایه از اشک یا مردمک که به دلیل هم نشینی
 با خط، دفتر، نبشته، بنویسد، محقق (گونه‌ای خط)،
 یادآور ابوعلی محمد بن علی معروف به ابن مقله (در
 گذشته در ۳۲۸ هـ.ق) خطاط معروف و نام‌آور و مخترع
 خطوط ثلث، رقا، ریحان، توفیق و محقق نیز هست.
 بواسحق:

راستی خاتم فیروزه بواسحق

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود (حافظ)
 «خاتم فیروزه بواسحق» روی هم کنایتی از دولت
 مستعجل شاه شیخ ابواسحق از شاهان خسروست و
 صاحب ذوق آل اینجوا است؛ اما با ابهام تناسب و
 اشاری، یادآور فیروزه ابواسحق - که گونه‌ای مرغوب
 از فیروزه بوده - نیز هست.
 جلال‌الدین:

وفاداری و حق‌گویی نه کار هرکسی باشد

غلام آصف ثانی جلال‌الدین والدینم (حافظ)
 «جلال الحق والدین» که به قصد توصیف به کار
 رفته، یادآور نام جلال‌الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع
 نیز هست.

خسرو ← شکر

شاه منصور:

از مراد شاه منصور ای فلک سربرمتاب

تیزی شمشیر بنگر قوت بازوبین (حافظ)

«شاه منصور» را به شیوه ابهام دوگونه خوانی، هم
 می‌توان با سکون «ه» و بی‌اضافه خواند تا اسم مرکب
 باشد و نام شاه منصور آخرین شاه آل مظفر؛ و هم
 با کسره «ه» و به صورت اضافه خواند تا «منصور»
 صفت «شاه» باشد (= شاه پیروز) و یادآور نام شاه
 منصور.

عبارت‌های «منصورشاهی» و «منصورشه» در
 بیت‌های زیر نیز ابهام یاد شده را بپذیرند:

دل من چون علم از بادها می‌لرزد
 تا بشدرایت منصورشه از کشورما (عمادفقیه)

به عین دولت منصورشاهی
 علم شد حافظ اندر نظم اشعار (حافظ)

شکر شیرین و خسرو:
 جای خنده است سخن گفتن شیرین پیش

که آب شیرین چو بخندی برود از شکر (سعدی)
 برون نمی‌رود از کام تلخی هجرم

اگرچه من به سخن خسروشکر خایم (امیر خسرو)
 فرهاد را ز شکر شیرین حکایتی

از خسروی ملکیت پرویز خوشتر است (خواجو)
 شیرین تر از آنی به شکر خنده که گویم

ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی (حافظ)
 واژه‌های «شیرین»، «شکر» و «خسرو» (به معنی

شاه) افزون بر معانی واژگانی، در حال و هوایی به‌کاو
 رفته‌اند که یادآور خسرو پرویز و دو معشوقه او شیرین
 ارمنی و شکر اصفهانی نیز هستند.

عراقی:
 غزلیات عراقی است سرود حافظ

که شنید این ره جانسوز که فریاد نکرد (حافظ)
 «عراقی» افزون بر معنی موسیقایی (یکی از

برده‌های موسیقی) نام شاعر و عارف قرن هفتم
 فخرالدین عراقی نیز هست.

غیاث‌دین:

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث‌دین

غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود
 «غیاث‌دین» افزون بر معنی واژگانی (فریادرس
 و پشتیبان دین) نام یکی از شاهزادگان
 آل مظفر نیز هست و در این بیت هردو معنی را
 می‌پذیرد.

فقیه:

سرطیب ندارد عماد و برگ فقیه

که عشق درد قدیم و ضلالت ازلی است
 (عماد فقیه)

میخانه شد ز عشقت جای عماد ورنی

جای فقیه باشد کنج کتابخانه
 (عماد فقیه)

«فقیه» که به معنی واژگانی بکار رفته، یادآور نام
 شاعر «عماد فقیه» نیز هست.

کمال:

به کمال است و بس این جور و جفا و ستمش

این صفت‌ها که شنیدی به کمال است اورا
 (کمال خجندی)

ختم شد بر کمال لطف سخن

هرچه بعد از کمال نقصان است
 (کمال خجندی)

«کمال» افزون بر معنی واژگانی نام شاعر نیز

هست، در مصرع دوم بیت اول به شیوه ابهام تساوی
 هردو معنی را می‌پذیرد و در بیت دوم به شیوه ابهام
 تناسب.

محمود:

قدمت در مقام محمودی است

خویشتن بنده ایاز مکن
 (سیف فرغانی)

محمود بود کسی که هر دم

خاک قدم ایاز گردد
 (خواجو)

محمود بود عاقبت کار در این راه

گر سر برود در سر سودای ایازم
 (حافظ)

قصه زلف ایاز ارنشود کوتاه به

کاین مقامی است که محمود نماید اطناب
 (عماد فقیه)

تو چاکر در سلطان عشق شو چو ایاز

که هست عاقبت کار عاشقان محمود
 (کمال خجندی)

«محمود» که به معنی واژگانی (= بسندیده) بکار

رفته، به قرینه هم نشینی با «ایاز» یادآور نام سلطان
 محمود غزنوی نیز هست.

نصره‌الدین:

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

یحیی بن مظفر ملک عالم عادل
 (حافظ)

«نصرت‌دین» افزون بر معنی واژگانی، نام شاه

یحیی برادرزاده شاه شجاع نیز هست، و در این بیت
 هردو معنی را می‌پذیرد.

نظامی:

ز اینهمه گوهر منظوم که بنمود عماد
 حاصل آن است که کارش به نظامی نرسید
 (عماد فقیه)

«نظامی» به شیوه دوگونه خوانی می‌تواند نام سخن
 سالار گنجه و آفرینشگر خسرو و شیرین،
 مخزن الاسرار و... باشد، همانگونه که می‌تواند مرکب
 از «نظام» (= نظم و انتظام) + «ی» نکره باشد.

یاقوت:

نموده لعل لبت ثلثی از خط یاقوت
 بنفشه‌ات خط ریحان نوشته بر نسرین
 (خواجو)

نوشت کس در مکتبی بالاتر از یاقوت خط
 بالای یاقوت او خطی بنگر چه زیبا می‌کشد.
 (کمال خجندی)

«یاقوت» افزون بر معنی شناخته‌اش، به یاقوت
 مستعصمی خطاط پراوازه سده هفتم نیز اشارت دارد.

□

در بیت‌های زیر - همه از سیف فرغانی - واژه‌های
 اثیر، انوری، سنایی، سیف، ظهیر، عطار، عنصری،
 مزید، لیبی، مجیر و همام که نامهای شاعران
 شناخته‌ای هستند، همه با هاله‌های ابهامی به کار
 رفته‌اند:

وصف ماه روی تو هرگز نگوید همچو من
 انوری گر آفتاب و گر فلک باشد اثیر
 به شعر اندر میان دوستانش
 چو سعدی سیف فرغانی همام است
 عنصری طبع چون در کار و صفت عاجز است
 من ز دیده انوری و ز دل سنایی می‌کنم
 طبیعت عنصری عقلم لیبی
 دلم هست انوری دیده سنایی
 ملک مجیر و فلک دم به دم ظهیرت باد
 که زیر جرخ نخستین دوم اثیر تویی
 سیغم که بریدم زهمه نسبت خویش
 در گفتن طامات چو عطار فریدم
 نیز واژه‌های شمس، سعدی، خاقانی، رشید و ظهیر
 در این بیت خواجو:

شمس اگر دادی مرا در سعدی طالع مدد
 لاف خاقانی زدی طبع رشیدم با ظهیر
 یا نام غلامان:

واژه‌های «کافور»، «عنبر»، «مبارک»، «یاقوت»
 نام‌هایی بوده‌اند که در گذشته بر غلامان می‌نهادند.
 از این‌روی در بیت‌های زیر افزون بر معانی واژگانی
 شناخته خود، به قرینه هم نشینی با بنده، غلام، خادم و
 هندو و نیز حال و هوای بیت‌ها، با ابهام تناسب و
 اشاری یادآور نام غلامان نیز هستند:

کند به سنبل گردنکشت زماه خطاب
 که خادمی تو در شان عنبر آمده است
 (خواجو)

چه نیکبخت کسی کو غلام روی تو باشد
 مبارک آنکه دهد دل به طلعت میمون
 (خواجو)

سر خدمت تو دارم بخرم به لطف و مفروش
که چوینده کمتر افتد به مبارکی غلامی
(حافظ)

هندیور را باغبان سوی گلستان می فرستد
یا به یاقوت تو ستبل خط ریحان می فرستد
(خواجو)

بدینسان که کافور او در خط است
عجب گر زعنبر غباریش هست
(خواجو)

اگر خط سیه کارش غباری دارد از عنبر
چرا آن زلف عنبر بیز را در تاب می بینم
(خواجو)

با نام کتابها:

در بیت های زیر واژه های اشارت، شفا، قانون و
نجات افزون بر معانی واژگانی نامهای کتابهای
معروف ابوعلی سینا نیز هستند و با کاربردی ایهامی به
کاررفته اند:

از اشاراتی که کردم من تو را دادم شفا
گرچه رنجورم علاجت کردم از قانون خویش
(سیف فرغانی)

ای جدل پیشه شفای خود از این قانون ساز
کین اشارات نباشد پسر سینا را
(سیف فرغانی)

وریه قانون ادب برادر او ره یابی
با شفا یک دو سخن از من بیمارگو
(سیف فرغانی)

بنده بیمار فراق است و نه قانون وی است
که به وصل تو شفا خواهد از این رنجوری
(سیف فرغانی)

دل سقیم شفا یابد از اشارات عشق
اگر نجات خواهی گوش کن عبارت عشق
(سیف فرغانی)

خستگان ضرب تسلیم را بهر شفا
نسخه کلی زقانون نجات آورده ام
(خواجو)

از شفاخانه احسان تو از بهر نجات
خستگان راطمع مرهم و امید رواست
(کمال خجندی)

زلب خستگان را دهد نوشدارو
طیب شفا بخش باشد به قانون
(کمال خجندی)

کردم بسی علاج دل و به نمی شود
اری مگر علاج به قانون نمی رود
(کمال خجندی)

چون طیب عاشقانی رنج شو سوی کمال
هست قانون اطبا پیش بیمار آمدن
(کمال خجندی)

قانون عشق ای پارسا از عاشق گمراه مجوی
زین درد اگر یابم شفا دیگر به قانون او فتم
(ناصر بخارایی)

در بیت های زیر نیز واژه های مخزن الاسرار،
مفتاح، لیلی و مجنون، خسرو شیرین، کشف، قوت
قلوب، شرفنامه، مطول، مختصر، گلستان، بوستان و
کیمیای سعادت، افزون بر معانی واژگانی خود،
نام های کتاب هایی نیز هستند و کانونهایی برای ایهام
نام واژه ای:

در تو زمره ارباب شوق را منزل
غم تو مخزن اسرار عشق را مفتاح
(خواجو)

از عشق نام لیلی و مجنون بماند سیف
خرم دلی که مخزن اسرار عشق شد
(سیف فرغانی)

شاعر همه زلیلی و مجنون کند حدیث
کو را خبر زمخزن اسرار ما نبود
(سیف فرغانی)

چون بدان خسرو شیرین ملاحظت برسی
بیتکی چندش از این مخزن اسرار بگو
(سیف فرغانی)

رخ تو آیت کشف حسن را تفسیر
غم تو مخزن اسرار عشق را مفتاح
(کمال خجندی)

گرم به دست فند اندخت به صد شادیش
غذای روح کنم ای غم تو قوت قلوب
(سیف فرغانی)

گوش کن شرح شرفنامه مهر از خواجو
زانک باشد صفت مهر رخت بایی خوش
(خواجو)

بازلف او بخوانی پیغام دل مطول
یا مختصر بگویی بالعل او نهانی
(ناصر بخارایی)

مطول است به غایت حکایت عشقش
نمی توان به عبارات مختصر کردن
(سلمان ساوجی)

بخت من مسکین بین کز دولت عشقت من
سعدی دگر گشتم زانروی گلستانم
(سیف فرغانی)

ای بوستان عارض تو گلستان جان
چشم تو عین فتنه و جسم تو جان جان
(خواجو)

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
(حافظ)

با نام گونه های خط:

در بیت های زیر واژه های نسخ، رقاع، غبار،
محقق، منشوره، ریحان، ثلث و تعلیق همه نامهای
گونه هایی از خط اند که با کاربردی ایهامی در معانی
واژگانی خود بکاررفته اند:

قلم عشق کند درج به نسخ کونین
در خط علم تو مجموعه ما اوحی را
(سیف فرغانی)

شد محقق که بسان الف نسخ قدیم است
پست با قامت تو سروسهی بالا را
(سیف فرغانی)

مرا از آن رخ معنی نما محقق شد
که روی او قلم نسخ در صور کشدا
(سیف فرغانی)

یعنی که محقق دان نسخ همه خوبان را
چون گرد عذار آمد آن خط چوریحانم
(سیف فرغانی)

ریحانیان گلشن روی تو بر سمن
خطی به خون لاله احمر نوشته اند
(خواجو)

به رقمه ای دل ما شاد کن که در غم تو

بسی به خون جگر نسخ کرده ایم رقاع
(خواجو)

نموده لعل لبث ثلثی از خط یاقوت
بنفشه ات خط ریحان نوشته بر عنبر
(خواجو)

سواد خط تو یاقوت اگر دهد دستش
بر آفتاب به خط غبار بنسوسد
(خواجو)

بت پرستان را محقق شد که این خط غبار
از پی نسخ بتان سومنات آورده ای
(خواجو)

تا غبار خط ریحان تو بر گل دیده
ورق مردمک دیده بر آب افتاده
(خواجو)

بر گل رقم از غالبه ترزده ای باز
گل را به خط نسخ قلم در زده ای باز
(سلمان ساوجی)

نون والقلم محقق در حق اوست منزل
از مشک حکم ریحان تعلیق نسخ خواند
(ناصر بخارایی)

صورتگری که نقش تو بیند غریب نیست
گر خط نسخ در رخ خوبان چین زند
(کمال خجندی)

مهر رخسار تو سوزی است که در جان من است
خط سبز تو غباری است که در خاطر ماست
(کمال خجندی)

چون طلعت خورشید که پوشید غبارش
زیر خط ریحان رخ چون یاسمن کیست
(کمال خجندی)

با نام گونه های حروف:

در بیت های زیر واژه های دال، قاف، کاف، عین که
نام های برخی از حروف الفبایند، با کاربردی ایهامی
در معانی واژگانی خود بکاررفته اند:

نون شد قد همچون الفم بی تو ولیکن
بر حال پریشانی من زلف تو دال است
(خواجو)

قامتم نون و دل از غم شده چون حلقه میم
لیک بر حال دلم جیم سرزلف تو دال
(خواجو)

حرفی است کاف و نون زطوامیر صنع او
وزقاف تا به قاف برین حرف گشته دال
(خواجو)

قدم که چون الفی بود خم گرفت چون نون
دلیل راست همین قامت چو دال من است
(ناصر بخارایی)

قدی که چون الف بود از غم شدت چون نون
اکنون قدی چو نونم بر عشق دال باشد
(ناصر بخارایی)

قامت چون الفم لام شد از محنت هجر
همجو لام اینهمه درعین بلا نتوان بود
(عماد فقیه)

زضعف خویش اگر حرفی کنیم عرض
همین بالای چون نون است کافی
(عماد فقیه)

بس کسر محبت دیدم مذلت
در عین محنت قدم چو نون است
(عماد فقیه)

با نام گونه‌های واژه (اصطلاحات صرفی):
در بیت‌های زیر واژه‌های معتل، لفیف، مقرون، ناقص، اجوف، مهموز، صحیح، سالم، مفتوح، مجرور و مکسور که همه اصطلاحاتی صرفی هستند و در صرف عربی نام واژه‌هایی آشنا کنید، با کاربردی ایهامی در معانی واژگانی خود بکار رفته‌اند:

ای لفیف جان تو معتل آفت‌های طبع
عشق ماهر ناقصی را کی کند مقرون خویش
(سیف فرغانی)

اجوف تن ناقص خیالی است صحیح
وین هجر مضاعفم وبالی است صحیح
آن مساه لفیف سوی معتل العین
برچین خط از حیش مثالی است صحیح
(خواجو)

عبر مثال معتل و اجوف نهندشان
اما بدان صحیح که سالم چو عرعند
(خواجو)

شدست این دل مهموز ناقص با مهر
مثال زلف لفیف پریرخان مقرون
(خواجو)

عین معتل عبهرت مفتوح
جیم مجرور طهرات مکسور
(خواجو)

با نام حیوانات و پرندگان:
در بیت‌های زیر واژه‌های باز، بط و پروانه، که نام‌های پرندگان شناخته‌ای هستند و «گلگون» که نام اسب شیرین است، با کاربردی ایهامی در معانی دیگری بکار رفته‌اند:

سایه تا بازگرفتی زچمن مرغ سحر
آشیان در شکن طره شمشاد نکرد
(حافظ)

طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار باز آید و با وصل قراری بکند
(حافظ)

صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
(حافظ)

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع
(حافظ)

پروانه او گر رسدم در طلب جان
چون شمع همان دم به دمی جان بسارم
(حافظ)

گر کمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع
(حافظ)

بیا که مردم چشم سرشک گلگون را
به جست و جوی تو هر دم چو آب می‌راند
(سلمان ساوجی)

سمند عزم را بر بسته‌ام زین
همین دم اشک گلگونم روان است
(ناصر بخارایی)

از بهر گردستم سمند تو هر دمی
گلگون اشک در عقبش تند رانده‌ایم
(کمال خجندی)

با نام مکانها:

واژه‌های چین، خطا (= خنا) روم، شام، حجاز، عراق و کرمان که همه نامهای مکانهای شناخته‌ای هستند، در بیت‌های زیر با هاله‌های ایهامی بکار رفته‌اند:

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
زین سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
(حافظ)

در چین زلفش ای دل مسکین چگونه‌ای
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو
(حافظ)

شد به چین سر زلف تو و این عین خطاست
تا من دلشده را از سفر او چه رسد
(خواجو)

به چین زلفت ارگفتم حدیث مشک معذوم
پریشان گوی را اکثر سختیهای خطا افتد
(کمال خجندی)

صبا از چین زلفت جان به دامن می‌برد هرسو
نمی‌دانم که از زلفت صبا چون می‌برد جان را

(سلمان ساوجی)
زلف عنبر شکنت مایه ده مشک خطاست
پیش چین سر زلفت سخن مشک خطاست
(ابن یسین)

با چین سر زلف تو در بوی فروشی
دم جز به خطا می‌زنند نافه آهو
(ابن یسین)

گر مقارن می‌شود با مهر تو ماه از کمی است
گر تشبه می‌کند با زلف تو مشک از خطاست
(ناصر بخارایی)

چین زلف تو که چون شام غریبان تیره است
درخم هر سر مویش دل آواره کیست
(ناصر بخارایی)

چشم تو از ما خطایی دید و ابر و چین گرفت
حاجبت آورد از ترکان سپاه و چین گرفت.
(ناصر بخارایی)

گوهر چشم ز بحر هند می‌آید به روم
سنبل زلفت زچین در زنگبار افتاده است
(ناصر بخارایی)

فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق
نوای بانگ غزلهای حافظ از شیراز
(حافظ)

چون طواف کعبه رویت کند دل در سماع
لاجرم در جانم آهنگ حجاز افتاده است
(ناصر بخارایی)

تا ناصر از حجاز نیاید سوی عراق
عشاق را مقام معین نمی‌شود
(ناصر بخارایی)

رفت چو ناصر به حجاز از عراق
هر که خبر یافت ز سر مقام
(ناصر بخارایی)

در غمت پیرهنم شد کفن و کرمان گور
هر که پوشید کفن چاره‌اش از کرمان نیست
(عماد فقیه)

بعقوب بیدلی که زیوسف بریده‌ای

و ایوب صابری که به کرمان رسیده‌ای
(عماد فقیه)

ور نبودی صبر ایوبی عماد خسته را
تا بدین غایت اسیر رنج کرمان نیستی
(عماد فقیه)

میل خواجو همه خود سوی عراق است مگر
صبر ایوب خلاصی دهد از کرمانش
(خواجو)

خواجو چه نشینی که گر ایوب صبوری
چندین همه در محنت کرمان نتوان بود
(خواجو)

با نام ابزارهای موسیقیایی:

واژه‌های چنگ، رود و عود که نامهای شناخته‌ای برای ابزارهای موسیقیایی هستند، در بیت‌های زیر با کاربردی ایهامی در معانی دیگری به کار رفته‌اند:

از آن زمان که زچنگ برفت رود عزیز
کنار دامن من همچو رود جیحون است
(حافظ)

تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرا گیر
که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد
(حافظ)

یاد باد آن شب که در مجلس خروش چنگ بود
مطربان را عود بر ساز و دف اندر چنگ بود
(خواجو)

منه عودای بت خوش نغمه از چنگ
که ساغر بانگ می‌دارد که قل قل
(خواجو)

نوای نغمه چنگم چه سود چون هر شب
خیال زلف توام چنگ می‌زند در نای
(خواجو)

چو مطرب غم او چنگ زد به دامن من
ز گوشمال جفا ناله می‌کنم چو رباب
(کمال خجندی)

غزل خوانان دف اندر چنگ دارند
به عشاق حسزین آهنگ دارند
(ناصر بخارایی)

در مخالف می زنی چون دف مرا
راستی نیکنم به چنگ آورده‌ای
(اوحدی مراغه‌ای)

زهر سازی خوش نمی‌سازد مگر عودس سوخت
ذوق مستی کس ندارد می‌گساران را چه شد
(حافظ)

در چشم منی گر بس روی گر بنشینی
در چنگ توام و ریسزنی و ریشواری
(عماد فقیه)

رود من پرساز باشد گر بسوزد عود من
نایم اندر چنگ باشد گر نباشد مزمرم
(خواجو)

با نام مهره‌های شطرنج:

در بیت‌های زیر واژه‌های رخ، شاه، پیاده، پیل، فرزین که نام مهره‌های شطرنج‌اند با هاله‌های ایهامی و در معانی واژگانی بکار رفته‌اند:

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
(حافظ)

آرزومند رخ شاه چوسام حافظ

همتی تا به سلامت زدم باز آید
(حافظ)

روبر بساط عشق او با سیف فرغانی نشین
تا دم به دم بنماید در هر رخ آن شاه رو
(سیف فرغانی)

در عری شاه ماتم ای پریرخ رخ مهوش
کانکه رخ بر رخ نهی اورا چه غم باشد زما
(خواجو)

پیش اسب رخ نهم زان رو غم نبود زما
در وقایت جان بیازم تا کجا یابم وفات
(خواجو)

گرت اسب بر سر دوآند رواست
بنه پیش او رخ که شاهی خوش است
(خواجو)

اگر تو پیل برانی و اسب درتازی
چگونه رخ تنهیمت چومات می جویم
(خواجو)

پیاده می روم در پای پیلش تا شوم فرزین
وگرشه مات می سازد زاسبش رخ نگردانم
(ناصر بخاری)

با نام اعضاء و اندامها:

واژه های پیشانی، گوش، کام (= دهن)، عین (= چشم)، حاجب (= ابرو) که نام های اندامهای شناخته ای هستند، در بیت های زیر - و نیز رخ در

بیت های یاد شده در بخش «با نام مهره های شطرنج» - یا کاربردی ایهامی در معانی واژگانی به کار رفته اند: دل زناوک چشمت گوش می کشد لیکن

ابروی کمانداریت می برد به پیشانی
(حافظ)

ابرویت بین که کشیده است کمان بر خورشید
هیج حاجب نشنیدیم بدین پیشانی
(خواجو)

چرا پیوسته با مردم کمان کین کنی برزه
که نتوان برد چون ابروی خوبان دل به پیشانی
(خواجو)

چشم تنگت ترکناز و حاجبت پیشانی است
چون درآید کس به چشم تنگ ترک آسای من
(سلمان ساوجی)

پیش از آن کز لب و دندان تو یابم کامی
چون زبان در دهن خلق خدا افتادم
(سلمان ساوجی)

لب من رسیدی آخر زلیش به کام روزی
شدی اربید وقتی اثر از دهان تنگش
(عراقی)

گفتی از لعل لبت کام برآرم روزی
چون مراد من دلسوخته این است برآر
(خواجو)

به سحر که جان فزاید لب یار و جام پاده
بنشین و کام جان را زلب پیاله بستان
(خواجو)

اگر کمال زلزل لب تو جوید کام
عجب مدار که سودای طوطیان شکر است
(کمال خجندی)

گفتمش از دهانت ای بت چین
کام من غیر لب گزیدن نیست
(کمال خجندی)

چون زبان هرکه به کامی برسد از لب تو
بدهد داد فصاحت چو به گفتار آید
(ناصر بخاری)

با نامهای فلکی:

واژه های ماه، مهر (= خورشید) و مشتری که نامهای فلکی آشنایی هستند، در بیت های زیر با هاله ها و لایه های ایهامی به کار رفته اند:

چو شمع صبحدم شد ز مهر او روشن
که عمر در سر این کار و بار خواهم کرد
(حافظ)

چه شب است یارب امشب که ستاره برنیامد
که دگر نه عشق خورشید و نه مهر ماه دارم
(سعدی)

هر شبی از مهر رخسار تو تا هنگام صبح
دیدم اختر فشان را در تریا کرده ام
(خواجو)

در کین مشو زمهرمن ای مه که گردکا
از مهر مهرخان گل این یمین سرشت
(ابن یمن)

سلمان امید مهر از آن ماهرو مدار
زیرا میان این مه و مهر اجتماع نیست
(سلمان ساوجی)

یارب آن اوج نشین کوکب سیاره کیست
نظر آن مه بی مهر به استاره کیست
(ناصر بخاری)

بسرقت رونق بازار آفتاب و قمر
از آنکه ره به دکان تو مشتری آموخت
(سعدی)

مه را که خرد که من به کرات
مه دیدم و مشتری ندیدم
(ابن یمن)

عاشق او گر تو نباشی مباحش
ماه مرا هر دو جهان مشتری است
(ناصر بخاری)

مشتری را بهای روی تو نیست
من بدین مفلسی خریدارت
ایهام سازی با نام واژه های دیگری نیز در میان

گویندگان و شاعران روا و رایج است که برای پرهیز از اطناب و زیاده گوئی، اینک از آنها درمی گذریم، والسلام.

● (برای توضیح این گونه های ایهام و نیز گونه های دیگر آن بنگرید به مقاله اینجانب، «ایهام در شعر فارسی» چاپ شده در مجله «معارف»

